

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث آقایان بعد از مباحث استصحاب طبق روشی که از قبل از زمان شیخ هم در کتاب هایی مثل کتاب مرحوم نراقی متعارف شده بود و شیخ هم متعارف کرده بود، حالا کار با سابقه تاریخی علمیش نداریم عده ای از مسائل مهم استصحاب را به جهات مختلف خود استصحاب به عنوان تنبیهای ذکر کردند. حالا در این کتب اصولی قبلی ما نبود، حالا بعدی ها این زیاد شده. البته ماها چون در حوزه های ما از رسائل است اما این قبل از رسائل هم هست، همین تنبیهای که کتاب مرحوم نراقی هم هست که مناهج الاصول، حالا متأثر بودند به کتاب اشارات و تنبیهای یا نه، حالا آن بحث دیگری است، به هر حال عده ای از مباحثی که مربوط به استصحاب می شود که مباحث کلیدیش هم هست مثلاً بعضی از شرائط مستصحاب یا این ها، این را در عنوان تنبیهای آوردند، دیگه حالا متعارف حوزه ما هم این شده و إلا ممکن است که این ها را اصلاً انسان در خود بحث استصحاب قرار بدهد، اصلاً از اول که می خواهد طرح استصحاب بکند فصولی بگذارد مثلاً مستصحاب باید این باشد یا آن باشد، شرائط جریان استصحاب این باشد، این ها را می شود تنبیهای که در خود بحث استصحاب آورده لکن دیگه چون از زمان شیخ چون متعارف شده، عرض کردم قبل از شیخ هست، لکن در حوزه های ما فعلاً به احترام مرحوم شیخ انصاری متعارف شده مباحث را در عنوان تنبیهای ذکر کردند، آن وقت هم کیفیت تنبیهای و هم عدد تنبیهای و هم کیفیت جعل تنبیهای هم در این کتاب های اصولی مختلف است، حالا دیگه مثلاً در رسائل این جور شده، در کفایه این جوری شده، مرحوم نائینی این جور کردند، آقای دیگه این جور کردند، دیگه این ها فعلاً اجمالش را گفتیم بقیه اش را خودتان اگر کسی اهل حال باشد مراجعه می کند. به هر حال تنبیه دومی را که در این جا آمده چون بنای ما به این شده که متن صحبت ها کتاب مرحوم نائینی قدس الله نفسه باشد از این جهت، حالا ممکن است در یک کتابی تنبیه اول باشد یا سوم باشد، دیگه آقایان خودشان آن نکات را من متعرض نمی شوم اما این هست و این روش بحث را هم بنده قبول ندارم که تنبیهای در بیاید، این ها

مباحث اصلی خود استصحاب است، در خود ترتیب بندی بحث استصحاب باید در آن جا ذکر بشود نه به عنوان تنبیه، لکن دیگه حالا جری اصحاب، غلط مشهور به قول معروف، به هر حال این را هم من توضیحش را عرض بکنم که این یک نوع جری خارجی است و إلا روش بحث علمی نیست.

بعد در تنبیه دومی که مرحوم نائینی آوردند خلاصه آن تنبیه این است که در باب استصحاب اگر چه در لسان دلیل لا تنقض الیقین آمده، عنوان یقین اخذ شده لکن مراد از یقین اعم از یقین اصطلاحی است، مراد از یقین به هر نحوی حکم ثابت بشود، مراد این است، اگر شک کردید ادامه اش بدهید، البته این اجمال بحث است، حالا طرح نائینی این هست یا نه آن بحث دیگری است، من اجمال بحث را بگویم تا بگویم آقایان از چه راه هایی وارد شدند.

پس آن وقت در توضیح مطلب این حالاتی که ما اصطلاحاً اثباتی می گویم این حالات اثباتی به این لحاظ را این طوری حساب کردند، یا یقین و قطع است که این در لسان روایات آمده یا اماره معتبر است یا ظن معتبر به قول آقایان، یا اصل محرز است یا اصل غیر محرز، این شد چهار تا، سابقاً هم عرض کردیم راه ثبوت، چون آقایان استصحاب را در احکام هم جاری می دانند غیر از موضوعات، راه ثبوت حکم و راه ثبوت موضوع به یکی از این چهار راه است، یا یقین است و یا اماره است، اصطلاحاً مثلاً بینه را در موضوعات می گویند، اماره یا دلیل را در احکام می گویند یا اماره را اعم می گویند، اصطلاح است، مجرد اصطلاح است، یا اصل محرز است که در احکام منحصر در استصحاب است پیش آقایان چون اصالة الطهارة به این لحاظ نگرفت و در موضوعات فراوان است یا اصل غیر محرز، آن وقت بحثی که شده این است که اگر یک حکمی یا موضوعی به یکی از این چهار تا ثابت شد، حالا به یکی از این چهار راه، شک کردیم آیا استصحاب جاری می شود یا باید همان خصوص یقین، چون دارد لا تنقض الیقین بالشک، فرض کنید با اصل محرز اثبات کردیم مثلاً اثبات کردیم که در زمان غیبت نماز جمعه واجب است من باب مثال، با استصحاب، حالا فرض کنید. همه اش هم فرض اندر فرض است! فرض بکنید بعد در یک منطقه شیعه نشین واقع شدیم که اصلاً عالم شیعی نیست، کان لهم

من یخطب، کسی که خطیب باشد نیست، آیا بگوییم این جا هم واجب است؟ باز استصحاب بکنیم؟ آن وجوبی که در زمان غیبت بود

آن هم استصحاب بکنیم یا نه استصحاب جاری نمی شود؟ این خلاصه تصویری که هست، این خلاصه ذهنیت.

جوابی که داده شده اجمالا این است که این یقینی که در لسان روایات اخذ شده مرادش ثبوت حکم است یا ثبوت موضوع است به هر

نحوی که باشد، می خواهد به یقین باشد یا به اماره باشد، به اصل محرز باشد، به اصل غیر محرز باشد، یک حکمی یا موضوعی که

ثابت شد اگر شما در مرحله بقا شک کردید استصحاب می کنید پس مراد از لا تنقض الیقین بالشک این است نه خصوص یقین، این

خلاصه جواب، حالا این خلاصه اشکال و خلاصه جواب.

حالا یک مقداری به جای این خلاصه، وارد بحثش بشویم. مرحوم نائینی می فرمایند که لا فرق فی جریان الاستصحاب بین آن یکون

المستصحب محرزاً للیقین الوجدانی، به یقین وجدانی باشد أو بغيره من الطرق و الامارات و الاصول المحرزة

چون چهار تا شد، در کلماتشان قشنگ یکی یکی جدا نکردند، من برایتان جدا کردم که راحت باشد، پس اول یقین وجدانی است، دوم

طرق و امارات است، طرق یا ادله را غالباً برای احکام، اماره را برای موضوعات، بینه را بیشتر برای موضوعات و اصول محرز، تا

این جا مرحوم نائینی سه تا آورده.

فإن المراد من الیقین فی اخبار الاستصحاب لیس هو الیقین الوجدانی، مراد یقین وجدانی نیست.

بل کل ما یکون محرزاً للمستصحب باحد وجوه الاحراز

مراد از یقین یعنی محرز، هر چه که احراز باشد. من الیقین الوجدانی أو ما هو بمنزلته، آن چه که به منزله آن است

علی ما هو الحق عندنا من قیام الطرق و الاصول المحرزة مقام القطع الطریقی یعنی مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند که این لا تنقض

الیقین این یقین موضوعی نیست، نه صفت یقین را حساب کردند، اگر صفت یقین باشد موضوعی می شود، اگر صفت یقینی را حساب

کرده آن وقت دیگه اصول محرز و امارات نمی توانند جانشین آن باشند چون صفت یقینی است. اصولاً من عرض کردم حالا مرحوم

نائینی خیلی اصرار دارد، من عرض کردم این الیقین لا یزول بالشک که مفاد لا تنقض است، گاهی معنا شده به همان یقین موضوعی،

این را ایشان باید اولاً فرض بکنند که مراد ما یقین طریقی است که به آن قاعده یقین بهش می گویند، می گویند اگر شما به یک چیزی یقین داشتید و بعد شک کردید به شکت اعتنا نکن، آن یقین را نگه دار، یقین را به هم زن، نه بقایش بلکه خود یقین. چون مرحوم نائینی این مطلب را ندیده بودند، البته خود ایشان دیدند که بعضی ها در بحث استصحاب، قاعده یقین را از این اثبات می کنند، خب قاعده یقین را کسی که اثبات کرده یقین موضوعی گرفته. مرحوم نائینی می گوید یقین طریقی است، مراد طریقت است، شاهدش این است که فایک کنت علی یقین من وضوئک، من طریق است دیگه یعنی شما یقین به وضو داشته باش پس مراد احراز وضو است، حالا یقین یکی از طرق احراز است، استصحاب هم یکی از طرق احراز است، فرض کنید جناب آقای اماره و بینه، مثلاً دو شاهد عادل گفتند ما این جا بودیم که تو وضو گرفتی، حالا اگر شک در وضو بشود استصحاب می کنم، همین مودای اماره به قول آقایان یا بینه و مدلول بینه را من استصحاب می کنم، من یقین به وضو ندارم، دو نفر بگویند ما این جا شاهد بودیم شما وضو گرفتید، بعد من شک می کنم آیا وضو باقی است یا نه استصحاب می کنم، چرا؟ چون طرق و امارات و بینه جانشین یقین طریقی می شود و یقینی که در استصحاب آمده یقین طریقی است.

عرض کنم که غیر از حالا یعنی بعضی از مسائل را عرض کردم گاهی دو سه نکته دارد، آن مسئله نتیجه رسیدنش دو سه نکته دارد، نکته اول در این جا این بود که ما اخبار استصحاب داریم، لا تنقض الیقین بالشک، نکته دوم که مرحوم نائینی اشاره می کند این است که یقین، در اول رسائل گذشت و ما هم مفصل شرح دادیم، رسائل که می گویم یعنی به قول آقایان اول جزء دوم، اول مباحث قطع گذشت، آقایان گفتند یقین یا طریقی است یا موضوعی، قطع یا طریقی است یا موضوعی، و مرحوم شیخ قدس الله نفسه عبارت را آورد، ایشان فرمود که اگر قطع طریقی باشد نه قطع موضوعی، قطع اگر طریقی باشد امارات معتبره و اصول، این جانشین قطع می شود، چرا؟ چون در یقین طریقی و قطع طریقی شما واقع را می بینید، این ها هم امارات را می گوئیم واقع است مثلاً شما وقتی احراز وضو می کنید، وضو گرفتید، یادتان هست وضو گرفتید، حالا بینه می گوید شما وضو گرفتید، مثل اماره فرق نمی کند یا استصحاب اگر کردید طهارت را، کنت علی یقین، آن هم مثل همان است، من در آن جا توضیح را عرض کردم پس این یک بحث دوم است که

در مقام فرق بین یقین طریقی، قطع طریقی و قطع موضوعی در قطع موضوعی این ها جانشینش نمی شوند، قائم مقامش نمی شوند چون یقین موضوعی است، صفت یقین است و اما اگر یقین طریقی باشد قائم مقامش می شود، این را توضیحش را عرض کردیم در محل خودش، مفصل متعرض شدیم، و عرض کردیم وقتی که این مطلب را من دو سه تا مطلب هست که عرض کردیم از کلمات مرحوم نائینی است لکن متاسفانه هم در کلمات آقای خوئی نیامده، آقای خوئی یک جایی در یک جای دیگه ناقص آوردند، خود مرحوم آقای بجنوردی که من از ایشان شنیدم در کتابشان نیاوردند، مرحوم نائینی می فرمایند اگر انسان یقین پیدا بکند به یک چیزی نکاتی برای آن پیدا می شود:

یک: یک صفت وجدانی است، یک صفت خاصی است، این صفت خاص به یقین است یعنی در حالت ظن این صفت نمی آید، این یک صفت خاص نفسانی است، اسمش حالت یقین، یقن در لغت عرب به معنای ثبت است، یک حالت ثبات، من می بینم برگ های درخت نریخته، ده نفر، صد نفر هم بگویند برگ ها ریخته من می بینم برگ ها هست دیگه، وقتی می بینم دیگه این حالت ثبات مال این است.

دو: عرض کردم این است که انسان طریق به واقع دارد، کاشف دارد.

سه: این است که واقع به او منکشف است.

چهار: این است که جری عملی هم می کند، عرض کردم این تقریب کلام مرحوم نائینی در کتاب آقای بجنوردی هم نیست با این که من خودم از آقای بجنوردی شنیدم و در کتاب آقای خوئی یک جایی ناقص آمده، سه تاش کرده. آنی که من از آقای بجنوردی شنیدم از قول مرحوم نائینی چهار تاست پس اگر انسان یقین به یک چیزی پیدا کرد چهار نکته برای انسان وجود دارد:

۱. یک صفتی است، نفسانی است

۲. کاشفیت است، خب من الان برگ های درخت را می بینم

۳. آن واقع برای من منکشف است یعنی برگ ها روی درخت اند.

۴. جری عملی بر طبقش می کنم مثلاً من نمی روم در حیاط برگ ها را جمع بکنم، کیسه ببرم و برگ ها را جمع بکنم، وقتی

نریختم جری عملی من طبق آن حالت یقین من است

چون مقابل من برگ ها هست. درخت ها را می بینم این مثال را عرض کردم.

پس چهار نکته دارد، آن وقت مرحوم نائینی می فرماید اما صفت هیچی قائم مقامش نمی شود، حتی اگر دلیل آمد که خبر واحد حجت است قائم مقام صفت نمی شود، این خاص به یقین است.

اما اگر اماره معتبر آمد مثلاً گفت خبر واحد حجت است یا بینه، قائم مقام یقین از صفت از نکته دوم می شود، یعنی کاشفیت، اگر آمد گفت خبر واحد حجت است این خبر هم کاشفیت دارد، کسی آمد گفت برگ ها نریختند، هم می بینم مثل این که من دارم می بینم و ایضا سوم هم دارد، انکشاف هم دارد، ایضا چهارم هم دارد، طبق آن جری عملی می کنیم. روشن شد؟ این در جایی که اماره معتبر باشد.

اما اگر اصل عملی محرز باشد، ایشان می گوید اگر اصل عملی محرز باشد اولی که صفت است نیست، گفتیم هیچی جانشین آن نمی شود، دومی هم که کاشفیت باشد نیست. چون اصل عملی اصل است دیگه، نمی شود کاشف بشود.

سومی هست، محرز فائده اش این است، لآنکه کنت علی یقین من وضوئک، ببینید منکشف هست، وضو هست نه کاشف، منکشف هست یا شما می روید گوشت را از بازار مسلمان ها می خرید از دست قصاب مسلمان می گیرید می گوید مذکی است، ببینید منکشف هست، اما کاشف ندارید، لذا در اصل عملی محرز سومی هست، اولی و دومی نیست، سومی هست و خب طبعا طبق آن هم جری عملی، درست شد؟

اما اصل غیر محرز مثل اصالة الحل، نه اولی هست چون صفت خاص است، نه دومی است چون کاشف نیست، این اصل عملی است و نه سومی هست چون محرز نیست، فقط چهارمی است که آن جری عملی باشد، حرف قشنگی را مرحوم نائینی زده، چون جایی گفته نشده من تا حالا چند مرتبه این را در بحث ها تکرار کردم چون من از آقای بجنوردی شنیدم که از مرحوم آقای نائینی نقل می کند،

.....
حتی آقای خوئی هم این جور نیاورده، ایشان یک ترتیب این جوری بستند که اگر شما قطع پیدا کردید چهار نکته دارد، امارات از نکته دوم مشترک اند، تا آخر، اصول محرز از نکته سوم و چهارم با قطع می نشینند و اصول غیر محرز با فقط در نکته چهارم یعنی این یک تصویر کلی که طبق این قانون داده شده است و لذا امارات و اصول محرز جانشین قطع می شوند اما به این نکته یعنی جایی که آن قطع، طریقتش باشد نه صفتیت، خب این نکته اول.

نکته دوم این که این بحث که قطع طریقی بحثی را آقایان دارند آیا اصول غیر محرز جانشین قطع طریقی می شوند؟ ظاهر عبارت نمی شود چون فقط جری عملی است، کاری نمی کند، تصرف نمی کند لذا اصول غیر محرز نمی شود و من این توضیح را عرض کردم مرحوم شیخ انصاری که رسائل را نوشتند چند دفعه عرض کردم این چهار تا رساله بوده، بعدها این ها منضم شدند اسمش شد فرائد الاصول، توسط یکی از شاگردان ایشان، این چهار تا رساله مستقل بوده، رساله اول رساله حجیه المظنه بوده، رساله دوم رساله براءت و اشتغال بوده، رساله سوم استصحاب یا استصحابیه بوده، چهارم هم تعادل و ترجیح، حالا یا ترجیح مثلا، این رسائل شیخ، شیخ رساله اول که بحث حجیت مظنه است که اصلا اساسا رساله را برای حجیت ظن نوشته در اولش حالت قطع را آورده به عنوان مقدمه، *إعلم أن المكلف إذا التفت إلى حكم شرعي، آن وقت به عنوان مقدمه مباحث قطع را می آورد، در همان مباحث قطع در اولش دارد که قطع یا طریقی است یا موضوعی، بعد می گوید از آثار قطع طریقی قیام الامارات و الاصول مقامه، چون بعدها محل کلام شد که کتاب رسائل شیخ چیست؟ الاصول است یا بعض الاصول؟ آنی که الان اگر در رسائل نگاه بکنید چاپ شده کلمه بعض الاصول است، آیا شیخ مثلا، دیدم بعضی از آقایان معاصر به یک سندی نقل می کنند که این بعض الاصول را مرحوم میرزای شیرازی تصحیح فرمودند، شیخ تصحیح رسائل را به میرزا داده بوده، میرزا کلمه بعض الاصول را آورده، اگر بعض الاصول باشد یعنی اصول محرز، اگر مطلق اصول باشد یعنی مطلق اصول قائم مقام قطع طریقی بشود حتی اصول غیر محرز، این فرقش این است، آیا در نسخه رسائل شیخ کلمه الاصول بوده یا بعض الاصول چون می گویم تازگی نگاه کردم، دیدم یک آقای ادعا می کند که این تصحیحی بوده که*

مرحوم میرزای شیرازی انجام داده، مرحوم میرزای شیرازی کلمه بعض را به اصول کتاب شیخ اضافه فرمودند، به رسائل شیخ، حالا گفتیم این نکته را هم این جا بگوییم بد نیست، فائده ای است.

پس بنابراین یک بحث دیگر راجع به عبارت شیخ است، قیام الامارات و الاصول است یا قیام الامارات و بعض الاصول و این کلمه بعض مال خود مرحوم شیخ است یا این کلمه بعض را مرحوم میرزای شیرازی علی ما قیل، چون چاپ شده عرض می کنم. مرحوم شیخ تصحیح کتاب ایشان واگذار کردند و ایشان کلمه بعض را اضافه کردند.

عرض کنم که صحیحش این است که قلم شیخ ابتدائاً خود اصول بوده، کلمه بعض توش نبوده، این درست است و بعدها چون خب رسائل را چون می دانید مرحوم شیخ تقریباً شصت و خرده ای سالشان است، ایشان متولد ۱۲۱۴ هستند و متوفای ۱۲۸۱، ایشان وفاتشان ۱۲۸۱، حدود شصت و هفت سال عمر مبارکشان، این رسائل را در حدود چهل و پنج شش سالگی نوشتند یعنی تاریخ رسائل دور بر جوانی ایشان است، خب این قاعدتاً، البته از کتب سابقین استفاده کردند، از مباحث مرحوم شریف العلماء لکن اگر ما ضوابط را به عنوان تقریرات مرحوم شریف العلماء حساب بکنیم کما یقال خب تفاوت زیاد است چون بعضی ها یک شبهه ای را درست کردند که رسائل مال شریف العلماءست شیخ به خودش نسبت داده، شیخ از این حرف های نامربوط اجل شانا است. علی ای حال کیف ما کان کتاب مال مرحوم شیخ بوده و در زمان جوانی نوشتند، خب واقعا هم مرد فوق العاده ای است مرحوم شیخ قدس الله سره. البته خب مثل همه از دیگران استفاده کردند، خیلی از مباحث و روش بحث در همین کتاب مناهج استادش مرحوم نراقی هست، مفاتیح مرحوم سید مجاهد هست و اجمالاً در همین ضوابط هست، چون حالا دیگه این کتاب ها منسوخ شده آقایان نگاه نمی کنند و إلا هست، اما شیخ با همان نورانیت خاصی که داشته این ها را جمع و جور کرده و به این صورت و انصافاً در آن سن نسبتاً جوانی بسیار کتاب قشنگی را مرقوم فرمودند.

علی ای حال کیف ما کان و بزرگان هستند، خود مرحوم آقای حکیم مستمسک، ۱۳۴۹ است جلد اولش، بنا بر معروف ۴۳ ساله بودند چون آن طور که نوشتند ایشان متولد ۱۳۰۶. من یک دفعه دیگه هم به یک مناسبتی عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی از قول

عموی آقای حکیم نقل می کند که این باطل است، صحیحش ۱۳۰۵ است، اشتباهها معروف شده لکن با این سندی که من عرض کردم ۱۳۰۵، حالا ۱۳۰۵ هم باشد ۴۴ ساله بودند، ۴۴ سال قمری البته و خب خوب است دیگه، انصافا در این سن نوشتند کتاب خوبی است.

علی ای حال عرض کردم مرحوم شیخ شواهد ما حاکی است که خود ایشان الاصول نوشتند، الامارات و الاصول، این قلم خود مرحوم لکن ظاهرا بعد خب مرحوم شیخ بعض را اضافه کردند نه میرزای شیرازی، این که نسبت داده شده الان در بعضی از کتب که مرحوم میرزای شیرازی این کار را کرده این ظاهرا واقعیت ندارد، خود مرحوم شیخ کلمه بعض را اضافه فرمودند و توضیحا عرض کردم در شرح مفصلی که مرحوم آقا شیخ محمد آشتیانی بر رسائل نوشتند به نام بحر الفوائد که اخیرا هم چاپ شده، شرح بسیار مفصلی، در نجف به ایشان معروف به لسان الشیخ معروف بود چون ایشان در خیلی جاها می گوید در بحث این طور فرمودند چون ایشان مثلا چیزی حدود هجده سال قبل از وفات شیخ خدمت شیخ رسیدند، حالا کل این هجده سال را خدمت ایشان بودند یا نه، آن را دقیقا نمی دانیم اما آنی که مسلم یقینا ایشان خدمت مرحوم شیخ رسیدند هجده سال است قبل از وفات مرحوم شیخ است قدس الله نفسه، مناشا هم این است که یک نسخه ای از رسائل هست الان در خاندان ایشان است، یک مدتی هم پیش من بود از رسائل شیخ، خود مرحوم آشتیانی برای خودش نوشته، مرحوم آقا شیخ محمد حسین آشتیانی رسائل را از شیخ گرفته برای خودش نوشته چون رسائل شیخ زمان خود شیخ هم چاپ شد، این یادتان باشد، این طور نیست که چاپ بعد از زمان شیخ است، ایشان تاریخ آن نسخه که من فتوکپیش را هم دارم ۱۲۶۳ است، فراغ ایشان از استنساخ این کتاب و این چهار تا رساله را هم از آن جا نقل می کنند، همین چهار تا رساله ای را که گفتم شاید رساله سوم رساله الاستصحابیه باید باشد، به نظرم این طور است، چون خیلی وقت است که نسخه کپیش را که پیش من است نگاه نکردم، علی ای حال ایشان ۱۲۶۳ این کتاب را استنساخ کردند از رسائل مرحوم شیخ که می شود ۱۸ سال قبل از فوت مرحوم شیخ، در این کتاب در خط اصلی اصول دارد، قیام الامارات و الاصول، بالایش بعد به یک خط جدید، بعض را اضافه کرده. این کتابی که رسائل شیخ است مال لسان الشیخ به قول آقایان نجفی ها مال مرحوم آقای آشتیانی و خود ایشان که در بحر الفوائد

شرح داده عبارت شیخ را، دیگه من نمی خواهم وارد تفصیلش بشوم، البته اگر آقایان حال داشتند نگاه بکنند، شرحی که داده اصول مطلق است، شرح ایشان با اصول مطلق است. احتمالا اواخر حیاتشان بوده، خیلی تعجب آور است که ایشان کی شرح را نوشته، چون نسخه نسخه خط خود ایشان است، این هم برای ما تعجب آور است.

پرسش: بالای نسخه بعض را داشته

آیت الله مددی: بالای نسخه بعض را به خط جدید اضافه کرده.

پرسش: این استنساخی که کرده اگر در نسخه اصلی بعض را بالا نوشته این هم عین همان بعض را در بالا نوشته

آیت الله مددی: نه، ظاهرا شیخ که درس داده اصلاحاتی کرده چون غیر از این جا چند جای دیگه کتاب، در همان مباحث قطعش بیشتر، گاهی اوقات دو سطر را عوض کرده، این اختلاف رسائل هست، این آن جا کاملا مشخص است، یک جا حدود یک صفحه را خط کشیده، در حاشیه نوشته این خط خوردگی صحیح است که نشان می دهد نسخه اصلی شیخ بوده، بعد در دوره هایی، چون ۱۸ سال قبل از وفات ایشان است، ۱۲۶۳، این که تاریخ استنساخ نسخه است، این که یقینی است، آخرش ایشان نوشته، اگر ما این را بگیریم یعنی ایشان ۱۸ سال قبل از وفات شیخ خدمت ایشان رسیده و در خلال این نسخه، البته بحث قطعش، در استصحاب این قدر خط خوردگی ندارد، یا در برائت هم خط خوردگی ندارد، همان اوائل قطع خیلی خط خوردگی دارد یا دو سطر را حذف کرده یا تبدیل عبارت کرده است

پرسش: در استنساخ هم خط خوردگی پیش می آید

آیت الله مددی: نه استنساخ واضح است، خط یکنواخت است، این بعد رویش کشیده، اصلا شکل خط هم عوض شده، بعضی جاها نوشته این خط خوردگی صحیح است، این نسخه ای که من دارم چون الان کپی را دارم از مرحوم آشتیانی، آنی که در متن کتاب است اصول آمده، در بالایش با یک خط جدیدی بعض را اضافه کرده، خود مرحوم آشتیانی اضافه کرده، دقت فرمودید؟ اما اعجب از این در شرحشانی چون دیگه اگر بخوایم برایتان بیاورم و عبارت را شرح بگویم نکته ای را که در شرح عبارت دارد با مطلق اصول

می سازد، در شرحی که ایشان داده برای عبارت شیخ، مطلق اصول است، شرحش به نحوی نیست که فقط اصول محرز باشد، شرحی که ایشان داده با مطلق اصول است، عرض کردم علامت مطلق اصول با اصول محرز این است، اگر آمد گفت چون شما جری عملی دارید، جری عملی در همه اصول است، اگر گفت شما واقع را به تعبد می بینید این می شود اصول محرز، این فرقی است دیگر، در شرحی که مرحوم آشتیانی داده روی جری عملی حساب کرده مطلق اصول که برای من هم واقعا این شبهه دارد، واقعهش برای من هم این مطلب شبهه دارد که ایشان با خط خودش کلمه بعض را اضافه کرده، شرح که داده مطلق اصول را شرح داده، شرحش مناسب با مطلق اصول است.

به هر حال به نظر من کاملاً واضح است که شیخ ابتدائاً مطلق اصول را نوشته بعد برگشته، بعد مرحوم شیخ برگشته و کلمه بعض را بعد اضافه کرده، اصلاً شکل خط با همدیگر فرق می کند. خط دیگری است، خط اصلی نیست، خط اصلی یک جور است این خط دوم جور دیگری است، به ذهن من الان این طور می آید آن نسخه خطی را که من دیدم به نظر من کاملاً واضح است که مرحوم شیخ ابتدائاً اصول نوشته بعد هم روش کلمه بعض را خودش تصحیح فرموده

پرسش: این که خط کس دیگری است چگونه شما احتمال می دهید که خود شیخ تصحیح کرده ؟

آیت الله مددی: چون کتاب مال مرحوم آشتیانی است دیگر، بعد دست پسرش بوده، من از نوه ایشان گرفتم، کتاب خود آشتیانی است. من از مرحوم آقا میرزا محمد آقا، یک مدت زیادی هم پیش من بود در قم، ایشان تهران بودند، یک وقتی با ما شوخی کرد گفت این کتاب ما گم نشود، کتاب خاندان ماست، شما طول کشید که من این را استنساخ کردم و به ایشان برگرداندم. شاید نزدیک یک سال پیش من بود.

غرض این که این نسخه ای که مرحوم آشتیانی نوشته که انصافاً نسخه نفیسی است به اعتبار این که شاگرد قدیمی شیخ است، هجده سال قبل از وفات شیخ است، عده ای از اصلاحات شده من جمله کلمه بعض.

پرسش: پس شرح در زمان خود شیخ است.

آیت الله مددی: نمی دانم چکار کرده، شرح را زمان شیخ نوشته! این برای من خیلی تعجب آور است، حالا بر فرض هم زمان شیخ نوشته چرا بعد تصحیحش نکرده؟ چون شیخ ابتدائاً واضح است که اصول نوشته، قیام الامارات و الاصول، بعد برگشته شیخ نظرش شده بعض الاصول یعنی اصول محرز و من توضیح این که چرا اصول محرز قائم مقام قطع می شوند الان دادم با این تقریبی که از مرحوم نائینی، البته این جا نائینی این مطلب را فرمودند من قیام الطرق و الاصول المحرزة مقام القطع، چون تمام این توضیح من با این مطلب نائینی هم جور در می آید، مسلماً نظر نائینی این است و این را به عنوان کلام شیخ حساب می کند.

پرسش: احتمال این که مرحوم آشتیانی اضافه کرده باشد نمی شود

آیت الله مددی: خیلی بعید است، خودش که شرح داده مطلق اصول است، خیلی عجیب است، اگر خودش نوشته باشد.

پرسش: احتمال نمی دهید که ایشان تغییر داده

آیت الله مددی: نه خیر، قطعاً نه، اصلاً شان نائینی این نیست که در کلمات کتاب دیگران خودشان تصرف بکنند. این هم خط خوردگی دارد، تصحیح دارد، گاهی دو سه صفحه، یک جا یک صفحه را خط زده، در حاشیه هم نوشته این خط خوردگی صحیح است، اصلاً جای شبهه نیست، خط هم یکنواخت است، خطی که متن نوشته شده یکنواخت است، خط بعدی شکلش فرق می کند، جور دیگری است.

علی ای حال این راجع به این.

و بعد هم من از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم، حالا ظاهراً در درس و هم در خارج درس چون منزل ایشان می رفتیم، شوهر خاله ما بود، زیاد آن جا خدمتشان می رفتیم، شاید هم در درس، چون به نظرم نکته کتابش منعکس نشده، در منتهی نوشته، ظاهراً به ذهنم می آید در منتهی نوشته اما خودم در درس یا در خارج درس یا در هر دو از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم، چون چاپ نشده مجبوریم به صیغه حدیث بگوییم، گفت که حدثنی، مرحوم آقای بجنوردی از مرحوم نائینی، ایشان فرمودند من از نائینی شنیدم و مرحوم نائینی از میرزای شیرازی، میرزای بزرگ، مرحوم آقای میرزا محمد حسن شیرازی صاحب فتوای تنباکو و قصه معروف تنباکو، مرحوم آقای

بجنوردی از قول مرحوم آقای نائینی از قول مرحوم شیرازی که مرحوم شیرازی این طور که آقای بجنوردی فرمودند مرحوم میرزای شیرازی فرمودند کلمه بعض در نسخه اصلی شیخ موجود است، حالا غیر از این مقدماتی که من خودم گفتم این را هم چون سماعا شنیدم از مرحوم آقای بجنوردی، چون ثبت نشده اقلا این جا ثبتش بکنیم که فائده ای باشد، غرض من از مرحوم آقای بجنوردی ایشان از قول مرحوم نائینی و ایشان از قول مرحوم میرزای شیرازی بزرگ، ایشان فرمودند چون میرزای شیرازی از اخص خواص اصحاب شیخ است، شیخ هم خیلی به ایشان نظر دارد، مرحوم میرزای شیرازی بزرگ فرمودند که کلمه بعض در نسخه اصلی شیخ موجود است، این هم اضافه بر آن که وجدانا خدمتتان عرض کردم، یکی هم به نحو تحدیث یا سماعا، خب این هم نکته دومی بود راجع به این تنقیح کتاب مرحوم میرزا

نکته سومی که در این جا مطرح است بحث جعل حجیت در باب امارات یعنی امور ظنی، غیر یقینی، عرض کردیم این یکی از مباحث بسیار بسیار مهم در طول تاریخ اسلام است و اطرافش هم خیلی، چون دیگه می دانید علما وقتی بیفتند خیلی سر شاخ که می شوند دو طرف نقیض می روند، خیلی این ور رفتند و خیلی آن ور رفتند، یک کسانی در باب حجیت خبر این قدر پیش رفتند که خبری که نقل شده فرض کنید حالا در مبنای خودش، این را به حکم آیه گرفتند و به حکم الله واقعی گرفتند، عرض کردیم چون آقای خوئی در بحث حجیت ظن اولش دارد که کسی لا یتوهم این معنا که حجیت خبر به معنای این که واقع باشد، ایشان مراجعه نفرمودند. عرض کردم ابن حزم می گوید الخبر الذی یرویه عدلٌ ضابطٌ عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة که تعریف حدیث صحیح است، این مصداق قوله تعالی إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، تصریح می کند، مجاز و کنایه نیست، کتابی دارد به نام الاحکام این طرف قصه را بگیریم، آن طرف قصه که می گوید حدیث صحیح به منزله قرآن است، می گوید مصداق قوله تعالی إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، این جز چیز هایی است که خداوند تنزیل فرمودند، از این جا بگیرید تا حجیت بگیرید، تا تعبد بگیرید پایین پایین بیاوید تا بگویند نه امکان دارد تعبد اما واقع نشده تا کلام بعضی از معتزله که اصلا تعبد مستحیل است. از آن درجه بگیرید تا این درجه، مثل ابن قبه و عده ای معتزله که اصلا می گویند امکان تعبد به دلیل ظنی وجود ندارد، اصلا امکان ندارد، جز مستحیلات

.....

است و مراد از مستحیل یعنی خبر می دهند که حضرت حق سبحانه و تعالی همچنین کاری را قطعا انجام نمی دهند یعنی نیست، از مقوله عقل عملی نیست، آن چه که در مورد حضرت حق نیست مثل کذب نیست، ظلم نیست مراد عقل نظری است نه عقل عملی، در حق سبحانه و تعالی تبدیل به عقل نظری می شود، اصلا امکان ندارد در این شریعت مقدسه به امر ظنی شارع مقدس، به امر ظنی، امری که واضح نیست، یقینی نیست، امکان ندارد تعبد بدهد، از استحاله تعبد بگیریید تا آن درجه بالا، و ما بینهما درجات، اقوال متعددی است و بعد توضیحات و توجیهات مختلف، حالا من برایتان اجمالی می خواستم عرض بکنم، در این هزار و چهارصد سال این مجموعه علمای اسلام این طور با همدیگه در افتادند، از این درجه اش را حساب بکنید تا آن درجه اش، روشن شد؟ عرض کردیم امثال سید مرتضی هم که در طائفه مثلا این ها یک برهه ای از زمان زیاد بودند حالا کم هستند، ایشان می گوید امکان دارد، مشکل امکان ندارد، امکان تعبد به دلیل ظنی داریم اما واقع نشده، عملا دلیل بر تعبد نداریم، شارع نگفته اما امکان دارد، مستحیل نیست، جز مستحیل ها نیست لکن واقع نشده، در حد وقوع نرسیده، این هم رای مرحوم سید مرتضی، رای مشهور مثل عده ای، حالا اهل سنت هم امکان دارد هم واقع شده است، البته در خبر عادل، عده ای هم از علمای ما مخصوصا اخیرا مثل مرحوم آقای خوئی، البته زیاد نیستند، هم امکان دارد هم واقع شده و پیش عقلا واقع شده و شارع هم امضا کرده ما عند العقلا را، آنی که اهل سنت می گویند می گویند نه پیش عقلا همچنین چیزی نیست، تعبد نداریم، شارع تعبدمان کرده، و تعبد شارع هم به خبر عدل است، این ها می گویند نه خود عقلا تعبد دارند، شارع امضا کرده، دیگه حالا یکی یکی این مبانی را گفتند، این ها طول می کشد.

آن وقت در بحث کیفیت تعبد و حقیقت تعبد باز دو مرتبه آقایان با همدیگه پنگول کشیدند که این حقیقت تعبد چیست و چجوری است، آن هایی که می گویند ممکن است، آن هایی که می گویند مستحیل است که هیچی، آن که حسابش خارج است، آنی که می گوید ممکن است چجوری امکان دارد؟ آنی که می گوید مثل آیه قرآن می ماند آن هم حسابش خارج است، این هایی که این وسطند این دو تا را خارج بکنیم چون غیر طبیعی اند، هم آن غیر طبیعی است، البته انصافش آن که می گوید امکان ندارد در مقدمات خودش حرفش درست است، مقدماتش را اشکال می کند و إلا مقدماتش درست است، توضیحاتش گذشت، عرض کردیم مبانی قوم و

.....

اصحاب ما در باب تعبد به طرق و امارات غیر علمی، طرق و امارات، چند تاست، مهمش یکی جعل بدل است، که بیشتر اهل سنت این تصویب و این حرف هایی که گفتند، حالا یا دقیقا این جاست یا جای دیگه است حالا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم، کجاها گفتند و کجاها نگفتند، اجمالا مصادیق یعنی تفکرات مشهور یکیش جعل بدل است که البته در ما هم خیلی کم داریم، یکی جعل و اسمش شبیه حکم ظاهری مثلا، جعل حکم ظاهری یا جعل بدل، حالا بعدا برای این که بگوییم جعل بدل غیر از حکم ظاهری است یکی هم جعل حکم ظاهری است، البته مودای خبر یا اماره، یکی هم تعزیر و تنجیز است که مبنای صاحب کفایه است که حجیت یعنی تعزیر و تنجیز، البته ما عرض کردیم غیر از این که این مبنا را خود شیخ کلا قبول نمی کند خیلی این کلمه تنجیزش عجیب است، حالا آن تعزیر را ممکن است بگوییم مثلا شما یک خبری آمد که طبق خبر عمل کردید این خبر باطل بود، معذورید، حالا خبر مثلا اماره ای آمد، قاضی ای حکم داد، اماره فقط خبر نیست، قاضی ای حکم داد این حکم باطل بود، خیلی خب شما معذورید اما اگر قاضی حکم مطابق با واقع بود من نمی فهمم دیگه مطابق با واقع تنجیز یعنی چی؟ خودش تنجیز می شود دیگه، جعل تنجیز معنا ندارد.

علی ای حال یکی هم این که جعل منجزیت بکند، این را در کفایه دارد و یکی هم شبیه این لکن مبنائی که الان نسبتا مشهورتر است یعنی به این لحاظ که مرحوم نائینی دارد و بعد هم مرحوم آقاضیا دارد، بعد هم مرحوم آقای خوئی دارد، فکر هم می کنم در حوزه های ما این عبارات را که می بینیم این مشهورتر باشد تتمیم کشف باشد، آن مبنایشان تتمیم کشف است مثلا دلیل ظنی کاشفیتش هفتاد درصد است، وقتی که می گوید حجت است یعنی من نود درصد کردم، فرض کنید نود درصد حجیت عقلائی است، حالا غیر از صد درصد یعنی آن مقدار شک را برداشتم گفتم دیگه شک نکنید، مفاد جعل مثلا و لذا مرحوم نائینی مثلا، حالا من عرض می کنم، نمی دانم خود نائینی هم از این راه آمده یا نه، در حدیث آمده لیس لاحد من موالینا، مضمونش این است، لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا یعنی اگر ثقه ما چیزی نقل کرد شما شک نکنید یعنی آن بیست درصد را برداشتند، هفتاد درصد بود، شک تو بیست درصد بود، هفتاد درصد اطمینان مثلا ظن بود، این شک را برداشت، اگر شک برداشته بشود می شود نود درصد، می شود حجت، روشن شد؟ این هم میناست، آن وقت چون مبنای مرحوم نائینی، حالا این سه تا مطلب روشن شد ان شا الله تعالی، یکی

.....

بحث استصحاب و اخبار، یکی بحث این که قطع طریقی، امارات و اصول محرز قائم مقامش می شوند، یکی معنای جعل حجیت، اصلاً جعل حجیت یعنی چی؟ جعل حجیت یعنی تتمیم کشف، خب اگر تتمیم کشف شد پس بنابراین به برکت جعل حجیت ما می فهمیم این به منزله یقین است، این جای یقین یعنی محرز است، اثبات حکم، اگر این شد به برکت استصحاب هم ادامه اش می دهیم، روشن شد؟ و لذا ایشان از این راه اجمالاً، البته عرض کردم عبارت ایشان خیلی واضح نیست، عبارت آقازیا واضح تر است، بعد کلام تتمه ای دارد که فردا ان شا الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين